

بقلم آقای سعید نفیسی
استاد دانشگاه

سرچشمه تصوف

کسانی که ناکون چهره کشورهای اسلامی و چه در اروپا درباره تصوف بحث کرده‌اند آن چنانکه باید در میان آن فرو نرفته و آثار بزرگان صوفیه را که در سراسر کشورهای اسلامی در هزار و دو بیست سال زیسته‌اند باهم نسنجیده‌اند و بتجزیه و تحلیل آن نپرداخته‌اند، بهمین جهت متوجه نکته بسیار مهمی نشده‌اند و آن اینست که تصوف شرق را حتماً باید به شعبه یامسلك جداگانه و ممتاز تقسیم کرد



نخست در قرن اول هجری در عراق و جزیره یا بین‌النهرین یعنی در سرزمین میان رودهای دجله و فرات طریقه‌ای پدید آمده است که اصلاح تصوف از آنجاست. مقارن ظهور اسلام درین ناحیه فرقه‌های مختلف در میان اقوام سامی آن سرزمین بوده‌اند. از یکسو تعلیمات ترسایان نستوری که شماره ایشان بیش از فرق دیگر بوده است، از سوی دیگر منداییان و صابئین و پیروان مرقیون و ابن دیسان و بیش از همه پیروان

عقاید هر مسمی در افکار مردم آن سرزمین رخنه کرده بود. ریاضت‌ها و عبادت‌های دشوار و زهد و ورع و اعراض ازین جهان که مخصوصاً برخی از فرق ترسایان دیرنشین و تارک دنیا چه مرد و چه زن با آن گرفته بودند مردمی را که طبعی عالی داشتند و زبانی و ارستگی می‌گشتند بدان برمی‌انگیخت که از اعراض و هواجس این جهانی روی برگردانند و زاهد و ناسک و عابد شوند. عبادت و زهد در نظر ایشان یگانه راه پیوستن بمعبود بود. ترسایان تارک دنیا ریاضت و

* آقای سعید نفیسی (عکس بالا) فرزند مرحوم ناظم‌الاطباء کرم‌سانی در سال ۱۲۷۴ ه.ش. در تهران متولد شده تحصیلات خود را در سویس و فرانسه نموده و چون بایران آمده وارد خدمات دولتی شدند و اکنون استاد دانشگاه میباشند. اما از همان دوران جوانی عاشق ادبیات و تحقیقات تاریخی و ادبی بوده و کتابهای بیشماری را از لغت و تاریخ و ادب تالیف و تصحیح و حاشیه نویسی کرده‌اند و نیز برخی از شاهکارهای ادبیات اروپا را ترجمه نموده‌اند.

مکرر در کنگره‌های فرهنگی بین‌المللی و دانشگاه‌های خارج شرکت و دعوت داشته‌اند، در دوره‌های گذشته مجله آینده از آغاز کار با این مجله همکاری فرموده و در آینده نیز خواهند فرمود.

تجربید را بهترین وسیله صفای باطن میدانستند و هر گونه آسایش و تن آسانی را منافی با آن می‌شمردند. مناجاتهایی نظیر مناجات هرمس الهرامسه و جزرائفی اوورد زبانشان بود. برای اینکه خود را از تن آسایی دور کنند ریاضت‌های فراوان بر خود هموار می‌کردند که از جمله پوشیدن جامهای پشمین زبر و درشت بود و بهمین جهت بهردانشان صوفی یعنی پشه‌ینه پوش و بزبانشان صوفیه میگفتند. سپس بقاعده زبان تازی که از اینگونه صفات مصدر باب نامل می‌سازند و از زمانی آن گراییدن بچیزی یا گروهی یا فرقه‌ایست مانند توحی یعنی گراییدن به جوس و تهود یعنی گراییدن بههود و تنصر یعنی گراییدن بنصاری تصوف را به معنی گراییدن بصوفی و صوفیه ساخته‌اند و این اصطلاح از آنجا برخاسته است و همه توجیه‌های دیگری که ازین کلمه کرده‌اند درست نیست.

در چنین محیطی در آغاز قرن اول هجری در میان مردم این سرزمین طریقه‌ای بنام تصوف پدید آمده است که ناچار می‌بایست صبغه اسلامی بر آن باشد. در تعلیمات این گروه از صوفیه چیزی که از همه آشکارترست دعوت بزه‌دست و بزرگان این طریقه همه زاهدانساک معروف زمان خود بوده‌اند و درین زمینه زیاده رویهای بسیار ایشان در کتابها مانده است.

درین طریقه آثار تعلیمات همه فرق مختلف عراق و جزیره از منداییان و صابئین و پیروان مرقیون و ابن دیسان و هرمس و در ضمن عقاید حکمای اسکندریه و پیروان فلسفه فلوطین (پلوتن) و اسکندریان و مسلک فلسفی رایج در میان سریانیان شهرادسا و نستوریان مغرب ایران آن روز که منتهی بکرانه‌های رود فرات می‌شد آشکارست و آشکار تر از همه تعلیمات ترسایان تارک دنیا است که دیر ها و صومعه‌های فراوان در این ناحیه داشته‌اند.

از سوی دیگر در دره نیل و دره مصر علیا و سفلی فرق مختلف ترسایان که ایشان نیز انواع ریاضت‌ها را داشته‌اند در آبادیهای کوچک دور افتاده دوسوی رود نیل نیز در همین دوره می‌زیسته‌اند و ایشان نیز مسلکی مانند این را در آنجا رایج کرده بودند و یک گونه از تصوف که بی شباهت بتصوف عراق و جزیره نیست در آنجا پدید آمده است. تره‌ایان تارک دنیا این ناحیه بیشتر از مهاجران یونانی بوده‌اند. قراین چند درین زمینه در دسترس و یکی از آنها را بعنوان مثال یاد میکنم:

یکی از بزرگان متصوفه «طیقه اولی» که در نیمه اول قرن سوم در اخمیم مصر می‌زیسته تقریباً در همه کتابها ذکر او هست بنام ذوالنون مصری معروفست که برخی نام او را ابوالفیض ثویان بن ابراهیم نوشته‌اند و روایت‌های دیگر در نام و نسب او بهمارسیده است و تاریخ در گذشت وی را ۲۴۵ ضبط کرده‌اند. آنچه از جزئیات احوال وی نوشته‌اند و تصریح کرده‌اند که پدرش نوبی یعنی از مردم سرزمین نوبه بوده و از موالی قریشی شده است و در میان صعبدمصر و سرزمین حبشه می‌زیسته است با آنچه تاریخ از زاهدان و رهبانان تارک دنیا نصرانی مصر درین زمان بیسار دارد بسیار نزدیک است و در ذهن من این نکته نقش بسته است که احتمال می‌رود نام درست وی همان ذوالنون باشد و چنان می‌نماید که ذوالنون تحریفی از کلمه «زنون» باشد که از اسامی رایج یونانیست و در کتابهای تازی همواره «زینون» نوشته‌اند و بسیاری از متفکران یونانی این نام را داشته‌اند. از این جامی توان در پی این اندیشه رفت که وی یونانی و از راهبانان و مرتاضان نصرانی آن سر زمین بوده است.

شعبه دوم از تصوف در اواسط قرن دوم هجری در خراسان یعنی در شمال شرقی ایران آن روز پدید آمده است. مبنای این طریقه را از همان طریقه تصرف عراق و جزیره که دومرکز مهم آن بغداد و بصره بوده‌است و برخی از پیروان آن در واسط و کوفه و حله و حتی در اهواز و شوشتر نیز بوده‌اند گرفته‌اند. اما چون در دورترین ناحیه شمال شرقی ایران پدید آمده است تعلیمات نصاری که در عراق و جزیره بوده‌اند در آن راه نیافته است و برعکس از افکاری که در

اقصی نقاط ایران آن روز رواج داشته است بهره‌مند گشته‌است. در تصوف ایران که چون بعدها در هندوستان نیز رواج کامل یافته است من آنرا تصوف ایران و هند اصطلاح کرده‌ام مطلقاً آثاری از مبانی تصوف عراق و جزیره نیست، با آنکه در کتابها چنین وانمود می‌کنند که از همان ریشه‌است و از همان مسلک الهام گرفته‌است.

درین شعبه از تصوف پیش از همه چیز افکار مانوی و بودایی و برخی از عقاید زردشتی مزدیسنی باندازه ای آشکارست که حتی گاهی تعبیرهای صوفیه ایران عیناً مانند تعبیرهای مانویان و بیشتر تقلید از تعبیرهای بوداییان در موضوع فصل و وصل و ترک و تجرید و توحید و فنا و استقامت و توکل و تقویض و تسلیم و سپرور ضاؤ شکر و ایثار و فقر و محبت و شوق و مکاشفه و مشاهده و معاینه و قبض و بسط و اتصال و انصال و جمع و تفریدست. از زمان ساسانیان جمع کثیری از مردم تغارستان و بلخ و بامیان بآئین بودایی گرویده بودند و حتی داستانهای اساطیر بوداییان مانند داستان سرخ بت و خنک بت یعنی بت‌های سرخ و سفید بودایی معروف بامیان و داستان بوداسف و بلوهر که همان داستان بوداست در ادبیات ایران چه بزبان تازی و چه بزبان پارسی منعکس شده است بوداییان ایران باندازه‌ای جلب توجه بوداییان شرق اقصی را کرده بودند که حتی از چین زایرانی ببتکده معروف بامیان و نوبهار بلخ بزیارت و عبادت می‌آمده‌اند و کلمه «بت» در فارسی ماخوذ از همان نام بود است و بوداییان این نواحی از ایران آن روز نامدتی از دوره اسلامی سرشناس بوده‌اند و تاسرزمین مکران را جایگاه خود کرده بودند و تازیان بایشان «بده» می‌گفتند که از همان نام بودا بیرون آمده‌است.

هنوز آثار بوداییان آن زمان در بلخ و بامیان باقیست. نفوذ افکار بودایی در تصوف آن زمان خراسان باندازه‌ای آشکارست که آنچه در باره مکاشفه و تنبه ابو اسحق ابراهیم بن ادهم بن سلیمان بن منصور بلخی یکی از بزرگترین قانون گزاران تصوف ایران در گذشته در ۱۶۱ یا ۱۶۶ و سیرت او در جوانی نوشته‌اند در داستانهای زندگی بودا نیز هست و هر دو شاهزاده ای بوده‌اند که در شکار کشفی بهره‌ایشان شده است. از جمله عقاید مانوی که در تصوف ایران آشکار است اعتقاد بنور و ظلمت است و قابل بودن بدرجات پیشوایان از اوتاد و اقطاب و ابدال و هفت وادی سیر و سلوک و صفای باطن و ظاهر و تعلیمات فتوت و جوانمردی که از آغاز ظهور تصوف در ایران همواره تابع تصوف بوده و همه مشایخ ایران تصوف را وسیله ارشاد خواص و فتوت را وسیله ارشاد عوام می‌دانسته‌اند و بسیاری از ایشان فتوت نامهایی بنظم و نثر فارسی و عربی پرداخته‌اند.

نکته بسیار جالب در تصوف ایران اینست که این طریقه را بالاتر از هر دین و آیینی می‌دانسته‌اند و همواره گیر و ترسا و بهبود و بت پرست و هندو و مسلمان را با یکدیگر برابر دانسته‌اند و پیروان هر دینی را در خانقاه خود پذیرفته‌اند و هیچگونه امتیاز نژادی و عقیدتی در فروع روا نداشته‌اند. بهمین جهت در اصول تصوف مطلقاً ذکر از فروع نیست و بسیار کمتر کرد عبادات گشته‌اند و احکام حلال و حرام و آنچه بدان شریعت گفته‌اند بمیان نیاورده‌اند و حتی همواره طریقت را از شریعت جدا دانسته‌اند و دور از یکدیگر نگاه داشته‌اند و مهمترین اصل را حق‌الیقین و علم‌الیقین و عین‌الیقین دانسته‌اند.

در سراسر کتابهای تصوف ایران تنها گاهی بآیات استشهاد کرده‌اند و سنت و حدیث و روایت را بمیان نیاورده‌اند. پایه توحید را بجایی گذاشته‌اند که به «انا الله» و «لیس فی جیتی سوی الله» و «سیحان ما اعظم شانی» منتهی شده‌است. حتی معتقد بوده‌اند که انبیا بسرای وصل کردن آمده‌اند نه برای فصل کردن. ابوالحسن خرقانی پیشوای بسیار بزرگ تصوف ایران که در

۴۲۵ در گذشته است در پاسخ محمود غزنوی که در برابر بی‌اعتنایی وی نسبت بخود خواسته است این آیه معروف «اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم» را بیداش بیاورد گفته است: «من چنان در اطيعوا الله غرقم که باطيعوا الرسول نرسیده‌ام تا باولی الامر منکم چه برسد؟»
 مشایخ بزرگ ایران گاهی در فروع حنفی و گاهی شافعی و گاهی هم دیرتر شیعه بوده اند اما همه در اصول بایکدیگر متفقند و شگفت تراز همه اینست که اساس تعلیمات ایشان گفتار پیشینیان این طریقه است و حتی ذکر از پیامبران چه از گفتار و چه از رفتار ایشان در مستندانشان نیست. بسیاری از ایشان حتی بصحرفتن راناروا دانسته‌اند و در برابر آن پرخاش کرده‌اند:

ای قوم بحج رفته کجااید، کجااید؟ معشوقه درین جست‌یاباید، یاباید

اختلاف در میان تعلیمات موسی و عیسی را بی‌رنگی که اسیر رنگ شده باشد دانسته‌اند. ازین گونه شواهد در گفتار ایشان بسیارست.

شبه سوم از تصوف اسلامی را که من تصوف مغرب اصطلاح کرده‌ام تفاوت آشکاری با تصوف ایران و هند هست. اساس آنرا محمد بن عبدالله بن مسر بن نجیح معروف باین مسره که در شهر قرطبه در اسپانیا ولادت یافته و در آنجا در سوسه شوال ۳۱۹ در گذشته نهاده است. وی در سال ۳۰۰ بتعلیمات خود آغاز کرده و مردی تارک دنیا و ناسک بوده و در صومعه‌ای در آن دیار میزیسته است. پیداست که وی از تعلیمات یهود و نصاری سرزمین خود متاثر شده است و اساسی گذاشته که پیشوای معروف تصوف دیار مغرب محیی‌الدین ابوبکر محمد بن علی بن محمد حاتمی مالکی اندلسی متولد در ۷ رمضان ۵۶۰ در شهر مرسیه در اسپانیا و متوفی در دمشق در ربیع الثانی ۶۳۸ آنرا تکمیل و تدوین کرده است و تفاوت بسیار فاحش آن با تصوف ایران اینست که پراز اسرائیلیات و تعلیمات یهود و نصاری مغربست تا جایی که کتاب معروف خود «فصوص الحکم» را مثنوی بر تعلیم پیشوایان یهود و نصاری مغرب یعنی آدوشیث و نوح و ادیس و ابراهیم و اسحق و اسمعیل و یعقوب و یوسف و هود و صالح و شعیب و لوط و عزیز و عیسی و سلیمان و داود و یونس و ایوب و یحیی و زکریا و الیاس و لقمان و هارون و موسی و پیامبر اسلام کرده است. در تصوف ایران پیش‌ازو بهیچ وجه اینگونه تاویلها و اسنادها دیده نمی‌شود و تنها شاگرد معروف وی صدرالدین ابوالعمالی محمد بن اسحق قونبوی در گذشته در ۶۷۳ آنرا باین سوی قلمرو اسلام آورده و به ایرانیان نزدیک کرده و پس از وی پیش‌ازهمه عارف مشهور نورالدین نغمه‌الله ولی متولد در ۷۳۱ و متوفی در ۸۳۴ که پرورده همان تعلیمات بود این اصول را با خود بایران آورد و از آن پس برخی از فرق تصوف ایران و هند آنرا پذیرفتند.

هریک از این سه مسلک و شعبه تصوف که در نواحی دور از یکدیگر پدید آمده اند تابع محیط و اوضاع اجتماعی عصر ظهور خود بوده‌اند و ناچار اوضاع ایران و احوال اجتماعی آن با اوضاع دونا حیه دیگر مشابهتی نداشته است و این که تصوف ایران در هند رواج کامل یافته و گاهی در آن دیار بیش از ایران نیرو داشته است بدین جهتست که برخی از مقتضیات که تصوف را در ایران پدید آورده است در هند نیز در میان بوده است.

روی هم رفته ظهور تصوف را در ایران می‌توان معلول چهار علت اصلی و اساسی دانست:

نخست امتیازات طبقاتیست که از آغاز تمدن آریایی ایرانی که نیاکنان ما از مهد تراز خود بایران

آمده‌اند در برابر بومیان که پیش از ایشان در ایران جای‌گزین شده بودند و میبایست برایشان استیلا یابند بنیاد آنرا گذاشته‌اند و قرن‌ها این اساس در ایران پای‌جا بوده است. بارها طبقات و طوایف دیگر محروم که برتری طبقات دیگر برایشان گران بوده است کوشیده‌اند خود را از حال دست‌نشانندگی برهاندند و امتیاز نژادی و طبقاتی را از میان بردارند و همه را یکسان و برابر کنند و آخرین چاره‌جویی ایشان تصوف بوده است. مخصوصاً از روزی که تازیان هم برای خود برتری نژادی فایز شدند.

دوم آنکه ایرانیان پیش از آنکه تمدن اسلام در ایران استوار شود تمدن پیشرفته آزادتری داشته‌اند و از برخی لذایذ روحانی و جسمانی و مظاهر زیبایی پرستی برخوردار بوده‌اند که در تمدن جدید راه بر آنها بسته شده و حرمان از آن را نمی‌پسندیدند. بهمین جهت در تصوف آزادی بخود داده. اینگونه حظوظ را که از آن منع شده بودند مباح دانسته‌اند چنانکه ذکر و سماع و تفتنی و پای کوبی و دست افشانی و عشق و سکر و انبساط و شوق و وجود سرور و قبض و بسط و کم و در تصوف ایران مخصوصاً و علی‌رغم دوشعبه دیگر از تصوف عراق و جزیره و دیار مغرب مجازست و حتی برخی از اولیای این طریقه ذکر و سماع و اوراد را از عبادات دانسته‌اند و طبع زیبایی پسند ایرانی را بدین گونه آرامش و تسلیتی بخشیدند.

سوم آنکه در برابر جنبه تمبیدی و تقلیدی محض متشرعان مخصوصاً پس از آنکه فرق مختلف تسنن و تشیع در ایران صف آرای گردیدند و در هر فرقه‌ای نغزتی نسبت بفرقه دیگر و گاهی هم کشتار پیش آمد. دم آزاد منش بطریقه‌ای پناه بردند که ازین گونه افتراق‌ها دور باشد و پیرو هر عقیده‌ای آزاد و برابر پیرو عقیده دیگر شناخته شود و کرد و فرود نگردند و تنها اصول را معتبر بشمارند.

چهارم آنکه استیلای بیگانگان یعنی نخست بیدادگریهای کارگزاران تازی از زمان امویان بعد و پس از آن تسلط ترکان و چیرگی فرمانروایانی که ایرانیان همیشه ایشان را بیگانه دانسته‌اند و تحمل ایشان دشوار بوده است ایرانیان را بر میانگیخت بطریقه‌ای بگردند که مقامات ظاهری و جاه و جلال این جهانی را بجیزی نشمارد و گدای راه‌نشین را برابر امیر فرمانروا برتر بداند.

تصوف عراق و جزیره در میان مسلمانان چندان نیابید و در دو طریقه دیگر شرق و غرب مستهلك شد. چنانکه گذشت مرکز این طریقه در شهرهای بغداد و بصره و واسط و کوفه و اهواز و شوشتر بوده است و پس از کسانی که بیشتر از نیمه اول قرن سوم میزیسته‌اند و ایشان را «طبقه اولی» نامیده‌اند و ذکر همه ایشان سخن را دراز میکند چندتن پیروان معروف تا آغاز قرن چهارم داشته‌اند و کسانی که بیشتر عقاید ایشان را شرح داده‌اند حارث ابن اسد محاسبی در گذشته در ۲۴۳ است که در بصره و بغداد میزیسته است و سهل بن عبدالله بن یونس شوشتری (تسری) متولد در ۲۰۰ و متوفی در ۲۸۳ و نخستین شهید تصوف ابوالمغیث حسین بن منصور حلاج که از مردم بیضای فارس بوده و در واسط تربیت یافته و در ۳۰۹ کشته شده است بوده‌اند. مبسوط‌ترین کتاب در عقاید این دسته کتاب قوت القلوب از ابوطالب محمد بن علی مکی در گذشته در ۳۸۶ است و پس از وی طریقه تصوف خراسان یا ایران و هند حتی در بغداد رواج کامل یافته است و تنها در دوره‌های بعد گاهی برخی از تعلیمات طریقه عراق و جزیره در آنار برخی از بزرگان تصوف ایرانی جسته و گریخته باقی مانده است که معروف‌ترین ایشان محیی‌الدین عبدالقادر بن عبدالله بن جنگی دوست کیلانی متولد در ۴۹۱ و متوفی در ۵۶۱ مؤسس طریقه قادریست که هنوز در هند و پاکستان و عراق و سوریه و شمال آفریقا پیروان دارد و دیگر روز بهان بقلی شیرازی از مردم فاس است که در ۵۲۲ ولادت یافته و در ۶۰۶ در گذشته است و سعدالدین محمد بن مؤید حموی در گذشته در ۶۵۰ است. اقوال عبدالقادر کیلانی و روزبهان و سعدالدین حموی لحن خاصی دارند که گاهی تعلیمات مشایخ عراق و جزیره را بیدامی آورند و گرنه در گفتار مشایخ دیگر ایران در هر ناحیه که زیسته باشند همان اصالت تصوف ایران و هند آشکارست.

طهران ۱۱ مهر ماه ۱۳۳۸

سعید نفیسی